



گروه های " فشار و کشتار " سربازان "امام خمینی"

مسعود نقره کار

تاریخ میهنمان، تاریخ حضور و فعالیت "گروه های فشار و کشتار" نیز هست. نست کم اکثر سلسله ها و دودمان های حکومتی و بسیاری از جریان های سیاسی و مذهبی و قومی سازمان دهنده و پشتیبان چنین گروه هلی بوده اند، گروه هلی که آزار و انیت و تحقیر و تحمیق و تکفیر، و ضرب و شتم و شکنجه و کشتار دگراندیشان ، دگررفتاران و مخالفان وظیفه و کارشان بوده و هست .

گروه های فشار و کشتار، شکل گرفته از اوباشان، اجامر، چماق داران، چاقوکشان و قسه کشان، به ویژه از دوران صفویه تا امروز از بازوان "مسلح" دربار (شاه و شیخ) و برخی از نیروهای مسلمان بیرون از حکومت بودند. این گروه ها به اشکال و انواع مختلف، برخی با پول و امکانات و مقام، برخی با تهییج و تحریک احساسات وطن پرستانه و کیش شخصیت و جماعت هایی با تحریکات و وعده های مذهبی ی آن جهانی، به فشار و کشتار دست زده و می زنند. در دوران صفویان "تولانیان و تبراییان" را داریم، که "عمرسوزان و قسه زنی و دسته راه انداختن و ایذا و آزار و غارت منازل مخالفان سیاسی" و سربریدن سنی ها و دیگر اقلیت های مذهبی وظیفه شرعی و کارشان بود. این دو گروه، و گروه های دیگر فشار و کشتار را، برخی از روحانیون و "ظل الله" ها شکل داده و رهبری و تقویت کردند ه اند.

"شاه اسماعیل دوم" در این عرصه سخت فعال بود! در دوران قاجاریه گروه های متعدد "اوباش، لوطی ها و چاقوکشان و قسه کشان" یا گروه های "لوتوت و لشوش" فعال بودند و به ویژه در جریان جنبش مشروطه، برخی را پادشاهان و حکومتیان و برخی را روحانیون سر و سلمان می دادند. نمونه اند "استر داران و شتر داران نتراشیده نژآگاه و اوباشان سنگلج و چاله میدان و... " که به مجلس و مجلسیان حمله می کردند و یا "... کلاه نمدی های محلات و اشرار" که در میدان توپخانه شعار می دادند:

"ما جای و پلو خواهیم مشروطه نمی خواهیم"

و عده ای از مردم را مورد ضرب و شتم قرار دادند و کشتند. (۱)

احمد کسروی درباره اوباشانی که برای نمونه "... در مقام عریبه و حرکات وحشیانه برآمدند و (علی آقا صراف) و (اسمعیل خیاط) را بی موجهی مجروح سخت و (عنایت الله) مظلوم را مقتول و اویزه درخت کردند" می نویسد: «چون بایستی سردستانگان اوباشان گرفته شوند و صنیع حضرت و مقتدر نظام و دیگران پنهان شده بودند، تنها حاجی معصوم نامی از آنان دستگیر گردید. بدینسان آشوب توپخانه پایان پذیرفت. لیکن این زمان یک گرفتاری دیگری پدید آمد، و آن این که اوباشان که گریزان و نهان می بودند، شب ها بیرون آمده و هر که را می یافتند می زدند و لخت می کردند، و چون پشتشان به شاه و پیرامونیان او گرم می بود و مجلل السلطان پیشخدمت شاه نگهداری و پشتیبانی از آنان دریغ نمی گفت، بی بالکانه به هر سیاه کاری برمی خاستند. چنان که بهالواعتین را که یکی از نمایندگان مجلس می بود کتک زده سر و رویش را بستند، و در شب چهارشنبه هفدهم دی ماه (3 دیحجه) هشت تن از آنان به خانه فریدون زردشتی که یکی از بزرگانان می بود رفته و آن بیچاره را بیدار گردانیده نخست پانصد و شصت تومان پولش را گرفته و سپس در برابر چشم زنش با قسه او را کشتند. پیدا می بود که کشتندگان همان اوباشان می باشند. از آن سوی شیخ محمود به ورامین رفته در آن جا آسوده می زیست. روی هم رفته دیده می شد که دربار به کیفر دادن اوباشان گردن نگزاده، و پیمان او در (۲) این باره جز فریب نمی بوده. از شهرها در این باره تلگراف می رسید و در مجلس نیز گفتگو می رفت، ولی نتیجه نمی داد.»

در دوران پهلوی نیز این گونه بود، که دو نمونه اش دار و دسته های "شعبان جعفری" (شعبان بی مخ) و طیب حاج رضائی بودند، که حکایت "شعبون خان" پوشیده نیست. طیب در آغاز حامی شاه بود.

جشن و چراغانی ای که او به هنگام تولد رضا پهلوی در میدان مولوی و خیابان باغ فردوس و اطراف زایشگاه فرح (محل تولد رضا پهلوی) راه انداخت و نیز سپاسگزاری شهردار تهران و دربار از او نمونه وار بودند. طیب در بلوای خرداد ۴۲ از خمینی حمایت کرد، و به همین خاطر به فرمان شاه اعدام شد.

در دوره پهلوی، برخی از جریان های مذهبی مخالف رژیم نیز از "جاهل ها، گردن کلفت ها و لات ها و عریبه کش ها" استفاده می کردند. حاج مهدی عراقی از بنیان گذاران "فدائیان اسلام" و "هیئت های مؤتلفه اسلامی" در خاطرات خود که با عنوان "ناگفته ها" چاپ شده است، گفتنی ها را با "افتخار" می گوید:

«... نواب صفوی به این فکر می افتد که یک محفلی، یک سازمانی، یک گروهی، یک جمعیتی را برای مبارزه به وجود آورد. این فکر به نظرش می آید که از وجود افرادی استفاده بکند که تا الان محل آسایش محلات بوده اند. مثل اوباش ها، گردن کلفت ها، لات ها، به حساب آن ها که عریبه کش های محلات بوده اند...» حاج عراقی ماجرای حمله به روزنامه ساعد را که کاریکاتور نواب صفوی را چاپ کرده بود شرح می دهد:

«... رفیقمان گفت برویم سر پاچنار من یک مشت از این لات و لوت ها را جمع می کنم... رفتیم زورخانه و دیدیم یک مشت جاهل های کوتاه و بلند، خلاصه یا علی یا علی دارند ورزش می کنند. گفت ببانید برویم، راه افتادند آمدند اول خیابان فردوسی... گفتیم حمله به چاپخانه... همه چاپخانه را این بچه ها پذیرایی کردند. جعبه هایی که تویش حروف بود از طبقه دوم همه اش می آمد تو حیاط. دو سه تا از این بچه ها با چوب افتادند به جان ماشین می خواستند با چوب، ماشین را بشکنند، گفتم بابا این که با این شکسته نمی شود، یک دست زدم خلاصه اش این دیس از زیر ماشین آمد بیرون و حروف ها ریخت زمین... رفتیم تو قسمت حروف چینی، دیدیم کلیشه ها آن وسط است چاقو را بچه ها در آوردند، کلیشه ها را تکه تکه کردند و حروف را هم ، همه را به هم زدند.»

حاج عراقی درباره طیب و ناصر جگرکی و رمضان یخی و... نقش آن ها در خرداد ۴۲ می گوید: «... منزل آقا (خمینی) بودیم آن جا اسم طیب خان وسط آمد... آقا درآمد گفت که اینها علاقه مند به اسلام هستند... نوکر امام حسین هستند... خلاصه رفتیم خانه طیب خان... طیب صد تومان داد به پسرش اصغر گفت می دوی عکس آقا خمینی را می خری می بری تو تکیه... ناصر جگرکی، از گردن کلفت های باغ فردوس و چهارراه مولوی بود، هنوز ما از ساعت حرکتمان قدری مانده بود که خیر آوردند این فرد با تعدادی نزدیک به ۲۰۰ الی ۳۰۰ تن از الوات های آن جا به قول خودش، ازین تیغ کش ها دارند می آیند.» (۳)

محسن رفیق دوست در سال ۱۳۴۲ شاهد یک درگیری میان آخوندها و مأمورین بود، که مأموری آخوندی را با چوب می زدند. سال ها بعد با شخصی مواجه می شود که شبیه آن مأمور بود. رفیق دوست با سه نفر از علما، منجمله مهدوی کنی مشورت می کند. حضرات فتوی می دهند که آن شخص مهدورالدم است، "رفیق دوست با یک چماق کلفت مردک بیچاره را شبی در حال رفتن به منزلش در سه راه سوسکی غافلگیر کرده و با ضربه ای چماق به کله اش او را به زمین می اندازد و با هفت هشت ضربه محکم او را به قتل می رساند، و در پایان ضمن شرح این واقعه اضافه می فرمایند که انشاءالله خداوند قبول فرمایند." (۴)

دوران جمهوری اسلامی اما دوران حاکمیت گروه های فشار و کشتار است. صدها عضو و هوادار فدائیان اسلام و هیئت های مؤتلفه ستون فقرات این حکومت هستند. نه فقط رهبران و سازمانگران "الواط و اشرار و عوام های بلزاری"، خود الواط و اشرار و عوام های بلزاری هم بخشی از حکومت شدند. (۵)

مهدی عراقی - که خمینی او را برادر خوب و فرزند عزیزش می دانست - عسگر اولادی و محسن رفیق دوست و لاجوردی و هادی غفاری و خلخالی و... از همان فردای پیروزی انقلاب بهمین آشکارا به سازمان دهی طیب ها و ناصر جگرکی ها و رمضان یخی های پیر و جوان پرداختند، و دست در دست اینان آزار و کشتار دگراندیشان و دگررفتاران را آشکار و نهان آغاز کردند، و ده ها گروه فشار (چماق دار) و کشتار، و "چاقوکشان محفلی" در تهران و شهرهای مختلف شکل گرفت.

حمله به کتابفروشی ها، کتاب سوزان ها، حمله به دفتر روزنامه ها، حمله به گردمهایی های سیاسی و فرهنگی، حمله به زنان و ضرب و شتم آنان و کشتار مخالفین حکومت در تهران، کرمان، ترکمن صحرا، کردستان قائم شهر، بندر انزلی، چهرم و... نمونه هایی از جنایات "لوتوت و لشوش" حکومت گر است. نعره های اینان هرگز از گوش و هوش تاریخ میهنمان محو شدنی نیست:

"ما همه سرباز تو نیم خمینی

گوش به فرمان تو نیم خمینی

خمینی ی عزیزمگو تا خون بریزم"

و نسل بعد از عسگر اولادی و رفیق دوست ها و لاجوردی ها و هادی غفاری ها (۶) و خلخالی ها و...، یعنی زهرا خاتوم ها و ده نمکی ها و الله کرم ها و سعید عسکرها و سعید امامی ها و... و گروه هایی همچون "انصار حزب الله" و "فدائیان اسلامی ناب محمدی"، "سپاه سربلند محمد" و... هزاران سرباز گمنام خمینی سیمای واقعی خمینیسم را با ضرب و شتم و ریختن خون شریف ترین فرزندان سرزمین مان به نمایش گذاشتند. (۷)

گروه هایی که حتی بازداشتگاه ها و شکنجه گاه های ظاهراً مخفی دارند. (۸)

مجموعه ای که یکی از سردمداران این گروه ها، روح الله حسینیان، معترف است:

«اینان - منظور ایشان قاتلینی همچون سعید امامی ست - افرادی متدین و دارای انگیزه های مذهبی هستند که مردتان و ناصبی ها را به قتل رسانده اند.» (۹) و بدین گونه پدیده ی تاریخی ی "گروه های فشار و کشتار"، با رد آمیزی با "اسلام" خمینی چهره ای شوم تر و ضد انسانی تر به خود گرفته است.

گروه قنات نمونه ایست از ده ها گروه فشار و کشتار (۱۰)، که به اختصار به چگونگی شکل گیری و جنایاتش اشاره می کنم: "گروه قنات" در شهرستان جهرم که در جنوب استان فارس قرار دارد، شکل گرفت. این گروه قربانیان خود را پس شکنجه هایی سبعانه به قتل می رساندند و اجساد آن ها را درون قنات های اطراف این شهرستان می انداختند. به همین خاطر نیز نام گروه قنات بر خود داشت.

شجره ی جنایت

زمان قاجار به آخوندی به نام "سید عبدالحسین آیت الهی" از نجف به فیروزآباد و سپس به لار، و از آن جا به جهرم آمد. او در انقلاب مشروطه فعال بود و در راه "مشروطه" تبلیغ و مبارزه می کرد. سید عبدالحسین آیت الهی فرزندی به نام "سید علی موسوی" داشت که به اقلی، یعنی آقا علی معروف بود. سید علی موسوی آخوندی بی سواد، مرتجع و روشنفکر ستیز بود. او ادعا داشت که با امام زمان در تماس است. برخی از مردم جهرم و روستاهای اطراف این شهرستان این دروغ بزرگ را باور کردند و با این پندار که این فرد مقدس است و قدرت الهی دارد، پیرو او شدند. سید علی موسوی در میان مسئولین شهرستان جهرم نیز دارای نفوذ بسیار بود. فرمانده پادگان جهرم، رئیس شهربانی جهرم، نماینده مردم جهرم در مجلس شورای ملی پشت سر این آخوند مرتجع نماز می خواندند، و هر نوز به دست بوس اش می برفتند.

سید علی موسوی فرزندی به نام سید عبدالحسین داشت که به ظاهر مردی ساده و رؤف می نمود، به همین خاطر سید علی موسوی این فرزندش را لایق جانشینی خود ندید. او برادرزاده اش "حسین آقا" را از شیراز به جهرم آورد، حسینیان ای در محله ی "علی پهلوان" جهرم ساخت و به حسین آقا سپرد. سید علی موسوی در تابستان سال ۱۳۴۱ م.رد پس از مرگ او داماداش "حاج اصفهانی" نماز جمعه ی شهر را برگزار کرد، اما پس از چند ماه "حسین آقا" با ترندهایی حاج اصفهانی را از صحنه خارج کرد و خود امام جمعه ی شهرستان جهرم شد. حسین آقا مقلد آیت الله خمینی بود. او چند بار به وسیله ی ساواک دستگیر شد اما تبلیغات ضد کمونیستی و روشنفکر ستیزی اش ضمانت آزادی اش بودند. "حسین آقا" هم درس آیت الله خامنه ای و هاشمی رفسنجانی، و از دوستان نزدیک این دو بود.

حسین آقا با آن که مردی ترسو و بزدل بود اما به پشتوانه باندهای حامی اش دمی از مبارزه با دگراندیشان و دگر رفتاران وانمی ماند. او جوی آلوده و هراسناک در شهر جهرم ایجاد کرده بود. حسین آقا از پیش از انقلاب بهمن در صدد شکل دهی گروه کشتار و سرکوب در جهرم بود. حتی هنگامی که خمینی در پاریس بود، جو شهر جهرم به گونه ای شده بود که نیروهای غیرمذهبی و مجاهدین مخفی زندگی و فعالیت می کردند. این نیروها حتی برای یک بار هم نتوانستند اعلامیه ای در سطح شهر توزیع کنند.

از بهمن ماه سال ۱۳۵۷ حسین آقا (امام جمعه) و علی محمد بشارتی (که در کابینه ی رفسنجانی وزیر کشور شد) سازماندهی علنی باندهای جنایتکار را آغاز کردند. این دو نفر "گروه ۱۵ خرداد" را شکل دادند، باندی که در همان آغاز فعالیتش چندین همجنس گرا را به قتل رساند، که برای نمونه می توان به قتل "محمد کودی" اشاره کرد. افراد این گروه به صورت زنی به نام "گلو" اسید پاشیدند و او را کور کردند. (زن نابینایی که این روزها در میدان ششم بهمن جهرم گدایی می کند همان گلو، یکی از قربانیان این باند است.)

این گروه عوض گنا (گنا به زبان جهرمی یعنی دیوانه)، که بیماری روانی و بی آزار بود، به این گناه که تن پوش ناماسب بر تن نمی کرد و همیشه قسمت هایی از بدن اش نمایان بود را به قتل رساندن و درون چاه انداختن. و بی تردید قتل "رضا حقیقت"، کارگر پمپ بنزین شهر که بهایی بود، آخرین جنایت گروه ۱۵ خرداد نبود، و این گروه شکنجه ها و قتل های دیگری مرتکب شده که می باید بر ملا شود. سال ۱۳۵۹ علی محمد بشارتی کمیته ای نیز به نام "کمیته تصفیه" به وجود آورد. این کمیته عده ای از معلمان و کارمندان ادارات دولتی را کار بیکار کرد، و اسامی به اصطلاح تصفیه شدگان را نیز بر اعلامیه ای نوشتند و در سطح شهر پخش کردند.

علی محمد بشارتی و دیگر اعضای این کمیته در پاسخ به سؤال تصفیه شدگان، که علت تصفیه خود را پرسیده بودند گفته بودند: «ما مسئول پاسخ دادن به سؤال های شما نیستیم، این خود شما هستید که باید پاسخ دهید که چرا تصفیه شدید!!»

گروه قنات

سال ۱۳۶۰، حسین آقا و علی محمد بشارتی و دار و دسته شان بر فشار خود به نیروهای غیرمذهبی و مجاهدین شهر افزودند. سوم خرداد سال ۱۳۶۹ حسین آقا (امام جمعه شهر) فرمان داد که حزب الله بنا به وظیفه ی شرعی اش باید به خانه ی "کمونیست ها و منافقین" بریزند و آن ها را طناب بر گردن به مسجد بیاورند.

این دار و دسته بر اساس این فتوی، "احمد س" که به هیچ گروه سیاسی وابستگی و تمایلی نداشت را دستگیر کردند. "جرم" احمد این بود که برخی از دوستان اش هوادار سازمان مجاهدین خلق بودند. روز چهارم خرداد آن ها به خانه ی احمد ریختند، طناب بر گردن او انداختند و او را کشتار کشتار به مسجد آوردند. در برابر صف نمازگزاران از او خواستند توبه کند والا او را همان جا حلق آویز خواهند کرد.

۶ خرداد این دار و دسته یکی از هواداران فدائیان خلق اقلیت (محمد ز) را به ضرب گلوله مجروح کردند. سرانجام در همین ماه حسین آقا و علی محمد بشارتی، به همراه نصرالله مینه، ابراهیم جمالی، حاج مهربان، حزب الهی ای به نام آتشی و نیز رئیس سپاه پاسداران جهرم "گروه قنات" را شکل دادند. برخی از افرادی که با این گروه همکاری می کردند و چهره ی جنایتکارشان برای مردم جهرم و روستاهای اطراف چهره هایی آشنا بوده و هست؛ کریم یعقوبی، محمد حاج دلاور، محمد گلو، مسعود رحمانیان، حسنعلی پرنیان، جواد رحمانیان، حسین رحمانیان فرزند احمد، مصطفی رحمانیان فرزند حاج باشی، محمد رحمانیان فرزند حاج باشی، حمزه فرزند هادی و ... می باشند.

از این جمع محمد گلو بنگاه فروش اتومبیل دارد، و مثل گذشته در باندهای سیاه فعال است. پدر رحمانیان و این جنایتکار، حاج باشی نیز پیرمرد حزب الهی ی مسلحی بود، که هفت تیر به دست هر کاری که در جهرم می خواست انجام می داد. بی تردید افراد این گروه، که سلسله مراتب گوناگونی داشتند بیش از نام هایی ست که به آن ها اشاره شد. گفته می شود برخی از افراد این گروه در جنگ ایران و عراق کشته شدند.

برخی از جنایات گروه قنات

افراد گروه قنات مخالفین عقیدتی و سیاسی خود را شبانه "شکار" می کردند. آن ها را پس از شکنجه های سبعانه به لب قنات های اطراف می بردند و پس از به قتل رساندن شان به درون قنات می انداختند. افراد این گروه روزها در شهر جهرم "مانور" می دادند، و همراه با پراکندن ترس و وحشت در شهر قربانیان خود را شناسایی می کردند. این گروه از بعداز ظهر ۷ تیر ماه سال ۱۳۶۰ شکنجه و کشتار قربانیان خود را علنی کرد. در همین روز افراد این گروه "عظیم سرعی" از هواداران سازمان فدائیان خلق را از خانه اش بیرون کشیدند و در ملا عام به طرزی فجیع به قتل رساندند. حسین رحمانیان (معلم)، جواد رحمانیان و مسعود رحمانیان پیکر عظیم سرعی را با ضربات پیچ گوشتی و چاقو از هم دریدند و سپس پیکر تکه تکه ی او را به درون یکی از قنات های اطراف شهر انداختند. حسین آقا (امام جمعه شهر) با کوبیدن علامه ی خود بر زمین، فتوی قتل فدائیان و مجاهدین و همه ی مخالفین عقیدتی و سیاسی خود را در شب ۷ تیر صادر کرد.

۸ تیر احمد حکیم نژاد، از فعالین سازمان مجاهدین خلق را با طناب به پشت یک وانت بستند، و او را که روز زمین کشیده می شد، دور شهر چرخاندند. در همین حال آنقدر با سنگ و چوب بر پیکر او کوبیدند تا سرانجام جان داد. حمید غفوری یکی دیگر از مجاهدین را مورد ضرب و شتم با سنگ و چوب و دیلم قرار دادند. مردم پیکر نیمه جان حمید را به بیمارستان رساندند. یکی از افراد گروه قنات، مصطفی رحمانیان، به محض اطلاع از این که حمید هنوز زنده است و در بیمارستان بستری ست، خودش را به بیمارستان رساند. مصطفی رحمانیان سوزن سرمی را که به دست حمید بود از دستش بیرون کشید و در چشم های حمید فرو کرد.

مقدسی یکی دیگر از فعالین سیاسی شهر را قطعه قطعه کردند و جسدش را درون یکی از قنات های شهر انداختند. گفته می شود در ظرف دو هفته ی اول تیر ماه سال ۱۳۶۰ این گروه ده ها نفر از جوانان شهر را پس از شکنجه به قتل رسانده و پیکر آن ها را درون قنات های اطراف شهر جهرم انداختند.

حسین آقا و محمد علی بشارتی برای گرم نگه داشتن کوره جنایات خود به افراد گروه قنات، گفتند: «اگر کسی را برای شکنجه و قتل پیدا نکردید خری را بر لب قنات ببرید و پس از کشتن خر به ضرب گلوله، او را درون قنات بیاندازید.» کریم یعقوبی یکی از افراد جدا شده از این گروه که مدتی پس از جدایی اش گفته شد بر اثر سکنه قلبی درگذشت گفته بود که:

«هر غروب ما را در اتاقی جمع می کردند، یک نفر که او را نمی دیدیم بر ایمان آیاتی از قرآن می خواند، و بعد درباره ی قربانی ای که به گفته ی آن فرد "ضد انقلاب"

بود، سخن می گفت. همان جا ما مأمور قتل آن ضد انقلاب می شدیم. آن فرد به ما می گفت که ما با تزییر و کشتن این ضد انقلابیون و انداختن جسد آن ها به قنات گناه هایمان شسته می شود و به بهشت خواهیم رفت.» در همین ماه افراد گروه قنات به میان جوانانی که در باغی گرد آمده بودند نارنجک پرتاب کردند و جوانی به نام بیژن را به قتل رساندند.

این گروه حتی به مجاهدینی که دوره محکومیت خود را سپری کرده بودند و "تواب" شده بودند هم رحم نکردند. آنان مجاهد خلق "منوچهر هنری"، که پس از دو سال و نیم تحمل زندان آزاد شده بود را نیز وحشیانه به قتل رساندند. منوچهر هنری پس از آزاد شدن از زندان عادل آباد شیراز به جهرم آمد. او تنها پسر خانواده بود. پس از آزادی نیز به زندگی و

کار خود مشغول شد و هیچ گونه فعالیت سیاسی نداشت. گروه قنات اما سراغش رفتند. او را شبانه به یکی از قبرستان های شهر بردند، و بدون توجه به التماس های او و این که او فردی ثواب است و فعالیت سیاسی نمی کند او را به دیوار قبرستان میخکوب کردند و با "مته برقی" جمجمه و بدن او را سوراخ کردند و نیمه جان درون یکی از قنات های اطراف شهر انداختند و...

*** پیکر برخی از قربانیان گروه قنات امروز در حیاط خانه ها و یا باغ های جهرم دفن شده اند، چرا که به خانواده قربانیان اجازه داده نشد تا پیکر عزیزان خود را در قبرستان شهر دفن کنند. بی کم ترین تردید، تعداد قربانیان این گروه بیش از آنی ست که مردم شهر جهرم از آن ها اطلاع دارند.

.P.-S

۱- ناصر زرافشان، تبارشناسی چماقداری، مروری بر پیشینه و ریشه های تاریخی چماقداری در ایران، نشریه حقوق بشر، شماره 52، بهار 1382

۲- احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، چاپ شانزدهم، صفحه 528.

۳- محمد ارسبی، نخستین حلقه های قتل های زنجیره ای، انتشارات دهخدا، 1379.

۴ - ناصر امینی، ایرانیان (نیویورک)، شماره 44، آذر 1377.

۵- حسین بروجردی، پشت پرده های انقلاب اسلامی، بهرام چوبینه، نشر نیما، آلمان.

۶- هادی غفاری که مقررش "مسجدالهادی" در خیابان "تهران نو" - نماوند- بود، جدا از سازمان دادن گروه های فشار و کشتار، اموال مردم را نیز به غارت می برد و با شرکت های خارجی نیز زد و بند داشت، تا آن حد که "دادگاه ویژه روحانیت" نیز صدایش درآمد، و اعلام کرد: «هادی غفاری یک بار در مهر ماه 1368 به مدت یک هفته و مرتبه دوم در شهریور ماه 1369 همراه با خانواده به مدت چند هفته به دعوت شرکت ژاپنی "ان.ئی.س" به ژاپن رفته است».

۷ - گفت و گو شهروند با امیر فرشاد ابراهیمی، شماره 540، سال 1380. (رک به سایت امیر فرشاد ابراهیمی)

۸ - محمدحسن ضیائی فر، دبیر کمیسیون حقوق بشر اسلامی، همشهری، شماره دوشنبه 29 تیر ماه 1377.

۹- روح الله حسینیان، برنامه ی "چراغ"، صدا و سیما جمهوری اسلامی، 21 دی ماه 1377.

۱۰ - از این دست گروه ها از همان اوان انقلاب در شهر های مختلف میهنمان سازمان داده شده اند. گروه شیت (شورای یابوری...) در کرمانشاه، گروه های مختلف "جاش" در کردستان، گروه باشی در اصفهان، گروه های متعدد در کرمان، تهران، رشت، بندر انزلی، آمل، قائم شهر، مشهد، بندرعباس، شیراز، زاهدان، تبریز، رضائیه، قزوین و... فعال بوده و هستند.